

Analysis of Political Legitimacy in Government Constitutionalism Theory

Abstract

The issue of political legitimacy is the justifiable reason for the government to resort to public authority. Management of social affairs requires a highly unrivaled political institution at the head of the public institutions, which is the government and what justifies a governing political institution in using public power, is the legitimacy it asserts. What is the source and basis of legitimacy, is challenging and controversial that is described using some theories especially in politic philosophy and above challenges were addressed. Government constitutionalism theory laid the theories of liberal governments and caused popularization of governments, drafting the constitution and governance of law. Thinkers by proposing social contract theory, first tried to show the power of government within the framework of a social contract granted by the citizens to the rulers. Then, by imposing restrictions to power and guaranteeing the freedom of citizens, they elevated the ideas of more popular governments. In this article, explaining the nature of political legitimacy and a historical look at the evolution of government constitutionalism theory, we analyze the element of legitimacy in a constitutional government.

Keywords: Political Legitimacy, Constitutionalism, Government, Governance and Social Contract

ماهنامه علمی (مقاله علمی- پژوهشی) جامعه شناسی سیاسی ایران،
سال پنجم، شماره ۵، دی ۱۴۰۱، صص ۷۴۴-۷۳۲
<https://dx.doi.org/10.30510/psi.2022.319840.2806>

تحلیل مشروعیت سیاسی در نظریه مشروطیت دولت

مصطفی عزیزی فرامحمدی^۱
حمید الهویی نظری^۲
خیراله پروین^۳
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۲۳
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۸

چکیده:

امر مشروعیت سیاسی همان علت موجه دولت در توسل به اقتدار عمومی است، تمشیت امور جامعه نیازمند یک نهاد سیاسی بی‌رقیب عالی در راس نهادهای عمومی است که همان حاکمیت است می‌باشد و آنچه نهاد سیاسی حکمرانی را در توسل به قدرت عمومی توجیه می‌کند، مشروعیتی است که برای اقدامات خود قائل است. اما اینکه منبع و مبنای مشروعیت چه می‌باشد چالش برانگیز و محل مناقشه است که با توسل به برخی نظریاتی این خصوص در فلسفه سیاست ارائه گردیده تشریح و به چالش‌های فوق پرداخته شود. نظریه مشروطیت دولت سنگ بنای نظریات دولت‌های لیبرال را بنا نهاد و موجب مردمی شدن حکومت‌ها، تدوین قوانین اساسی و حاکمیت قانون گردید. اندیشمندان با طرح نظریه قرارداد اجتماعی ابتدا سعی نمودند قدرت دولت را در چهارچوب یک قرارداد اجتماعی اعطا شده از سوی شهروندان به حکمرانان نشان دهند سپس با اعمال محدودیت بر قدرت و تضمین آزادی شهروندان اندیشه‌های هر چه مردمی‌تر شدن دولت‌ها را تعالی بخشیدند. در این مقاله ضمن تشریح چستی مشروعیت سیاسی و نگاهی تاریخی به تکامل نظریه مشروطیت دولت، عنصر مشروعیت را در یک دولت مشروطه تحلیل می‌نماییم.

کلید واژگان

مشروعیت سیاسی، مشروطیت، دولت، حاکمیت و قرارداد اجتماعی

۱- دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

mostafaazizi1365@yahoo.com

۲- استادیار و عضو هیات علمی، گروه حقوق عمومی و بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، ایران (نویسنده مسئول)

soohan@ut.ac.ir

۳- استاد و عضو هیات علمی، گروه حقوق عمومی و بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، ایران khparvin@ut.ac.ir

ماتیه دوگان، فیلسوف معاصر فرانسوی در تعریف مشروعیت می‌نویسد: «مشروعیت باور به این امر است که اقتدار حاکم بر هر کشور حق دارد که فرمان صادر کند و شهروندان نیز موظف‌اند به آن گردن نهند (دوگان، ۱۳۷۴، ۴). دیگر اندیشمندان نیز به همین معنا از مشروعیت اشاره کرده‌اند. بنابراین می‌توان گفت که مشروعیت در اصطلاح علم سیاست نتیجه تحقق دو امر است: یکی وجود حق حکومت برای حاکمان و دیگری لزوم شناسایی و پذیرش این حق از سوی حکومت‌شوندگان. از این رو مشروعیت به‌عنوان اساس حاکمیت و عاملی در تبدیل قدرت به اقتدار محسوب می‌گردد. که از معیارهای مهم و مطرح درباره مشروعیت حکومت، رای مردم است که ماکس وبر از آن به مشروعیت قانونی تعبیر کرده است. بر اساس این دیدگاه هر حکومتی را که مردم به آن رضایت دهند حکومتی مشروع می‌باشد و در غیر این صورت حکومتی نامشروع است. نظریه مشروعیت دولت با اتکاء بر مشروعیت مردمی، مبتنی بر اصل «حق تعیین سرنوشت» است که آحاد مردم باید از آن برخوردار باشند، بنابراین هیچ‌گاه برای حکومت جنبه قدسی و الهی قایل نیست. این نظریه هر چند در دموکراسی‌های یونان باستان ریشه دارد اما مجدداً در قرن ۱۶م توسط هوگو گروسیوس و در قرن ۱۸م توسط اصحاب قرارداد اجتماعی مطرح گردید. بر این اساس هر کس می‌تواند با یک قرارداد اجتماعی حق حکومت را به فرد یا افرادی واگذار نماید و تنها در چنین وضعیتی است که حکومت دارای مشروعیت است. روسو، متفکر فرانسوی و یکی از طرفداران نظریه قرارداد اجتماعی می‌نویسد: «تنها چیزی که می‌تواند اساس قدرت مشروع و حکومت حقه را تشکیل دهد قراردادهایی است که با رضایت مردم و حاکم بسته شده باشد (روسو، ۱۳۹۵، ۴۱). بر این اساس اعلامیه حقوق بشر فرانسه مصوب ۱۷۸۹م با الهام از افکار روسو مبنای مشروعیت هر حکومتی را انتخاب ملت اعلام نمود و ماده‌ی ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸م) نیز اراده ملت را اساس اختیارات حکومت اعلام نمود. این نظریه تاکنون نظریه‌ای حاکم بر جهان غرب بوده و مبنای حکومت‌های دموکراتیک مدرن محسوب می‌شود. ما در این مقاله خواهیم کوشید ضمن تبیین چیستی و مفهوم مشروعیت سیاسی و نظریه مشروعیت دولت، با تدقیق در مبانی این نظریات مقوله مشروعیت را در دولت مشروطه مورد کنکاش و بررسی قرار دهیم.

۲- تبیین مفهوم مشروعیت سیاسی

مشروعیت در علم سیاست به معنای وجود حق حکومت برای حاکمان و لزوم شناسایی و پذیرش این حق از سوی حکومت‌شوندگان است. اهمیت این بحث به‌گونه‌ای است که بقاء و دوام هر حکومتی به میزان مشروعیت آن بستگی داشته و همه حکومت‌ها برای استمرار حیات سیاسی خود ناچارند مبانی مشروعیت خود را تقویت نموده و مانع بروز هرگونه بحران مشروعیت در جامعه شوند. حکومت‌های غاصب و غیرمشروع نیز تلاش می‌کنند، اعمال قدرت خود را با نوعی مشروعیت آراسته ساخته و نشان دهند که از پذیرش و اقبال عمومی برخوردارند. بنابراین مشروعیت سیاسی بعد ضروری و لازم هر حکومتی است و شکل‌گیری، پایداری و تداوم نظام‌ها و حکومت‌ها به آن بستگی دارد. مشروعیت سیاسی دولت از جمله پرسش‌های بنیادین نظریه‌های دولت، ساختار آن و چیستی و بایسته‌های دولت می‌باشد، امر مشروعیت سیاسی در واقع همان

علت موجه دولت در توسل به اقتدار عمومی است، تمشیت امور جامعه نیازمند یک نهاد سیاسی بی‌رقیب عالی در راس نهادهای عمومی که همان حاکمیت است می‌باشد و آنچه نهاد سیاسی حکمرانی را در توسل به قدرت عمومی توجیه می‌کند، مشروعیتی است که برای اقدامات خود قائل است. اما اینکه منبع، معیار و مبنای مشروعیت چه می‌باشد خود پرسشی چالش برانگیز و محل مناقشه است که سعی می‌گردد با توسل به برخی نظریاتی که در این خصوص در فلسفه سیاست ارائه گردیده تشریح و به چالش‌های فوق پرداخته شود.

فلاسفه از دوران کهن انسان را موجودی مدنی البطبع خوانده‌اند، و جامعه انسانی جهت نیل به امنیت، آسایش و رفاه ناگزیر از تشکیل یک قدرت فائقه بوده است که امروزه این قدرت فائقه همان دولت می‌باشد. با پیدایش جوامع مدرن افزایش پیچیدگی در روابط فردی و اجتماعی و پدیدار شدن نیازهای جدید در جوامع رو به پیشرفت مفهوم دولت و اهمیت و نقش آن اهمیتی دو چندان به خود گرفته است، و مردم هم‌اینک در بسیاری از شئون زندگی خود دولت را دخیل می‌دانند و به صورت عینی وجود آن را لمس می‌کنند.

دولت یا سیاستگران در ساختار و فرایند راهبردی سیاست‌گذاری سیاست‌مداری یعنی یک- تعیین، ترسیم و تنظیم سیاستها یا خط مشی‌های سیاسی و عمومی و دیگری- اعمال یا اجرای سیاست‌ها و نظارت عالی، کنترل و مهندسی مجدد در جهت تحقق آن سیاست‌ها به جریان‌سازی سیاست و سیاسی می‌پردازد. این چنین فرایند راهبردی و ساختاری سیاسی دولت در نظریه و نظام سیاسی، بدون «اعتبار سیاسی» و «موجه بودن» یا توجیه داشتن و بدون مجاز و مختار و نیز قادر بودن و برخوردار بودن از امکان یا توانایی لازم و حتی کافی و ممکن نبوده و عملی نمی‌باشد. پدیده، مفهوم و واژگان مشروعیت سیاسی عبارت از چنین توجیه و مجوزی و سیر و ساختاری بوده و فرایند مشروعیت سازی نیز مبین جریان توجیهی اعم از توجیه گری-توجیه پذیری، سیاست‌گری-سیاست‌پذیری متقابل به تعامل و حتی مکمل و لازم و ملزوم دولت-ملت یا مردم از سویی و سیاست‌گذاری-سیاست‌مداری هیئت حاکمه یا راهبری و راهبردی نظام سیاسی و کشور از دیگر سو است (صدرا، ۱۳۸۷، ۱۰۶). بنابراین تعامل و عنصر رضایت عمومی در تشکیل و اعمال حاکمیت از اساسی‌ترین ارکان حکمرانی در جهان امروز است. به واقع دنیای امروز، دنیای اجبار و اکراه مردمان به انجام امری نیست، با گسترش نقش دولت در زندگی انسان-ها، دیگر نمی‌توان برای کلیه اموری که دولت اقدام به مقررات‌گذاری و وضع قوانین می‌نماید با مجازات سخت در صدد اجبار شهروندان به اطاعت از آن نمود، بدین ترتیب عنصر مشروعیت سبب اطاعت مردم از حاکمیت بنا به خواست و رضایت ایشان می‌شود.

صادق لاریجانی با طرح پرسش «چه حکومتی مشروع است» آن را مهمترین سؤال فلسفه سیاسی می‌داند و مراد از مشروعیت را شرعی بودن یا قانونی بودن یا طبق رای مردم بودن نمی‌داند، بلکه ایشان مشروعیت را مربوط به حق حکومت و در دو مساله مطرح می‌نماید، الف- حق حکومت کردن حاکمان و ب- لزوم اطاعت شهروندان؛ یعنی چرا حکومت‌ها حق حکومت کردن دارند و چرا باید از فرامین حکومت اطاعت نمود؟ و ایشان ریشه این الزامات را ناشی از اخلاق می‌داند؛ بدین توضیح که حق حکومت حاکم حقی اخلاقی و الزام اطاعت شهروندان از حکومت نیز الزامی اخلاقی است (لاریجانی، ۱۳۷۹، ۴۹) اگر چه اینجانب با طرح پرسش‌های بنیادین مذکور به عنوان منشاء مشروعیت سیاسی حکومت‌ها موافقم، لیکن حق

حکومت حاکم نمی‌تواند امری صرفاً اخلاقی تلقی گردد، بلکه باید فلسفه و ریشه آن را در عقلانیت و ضرورت زندگی جوامع کنونی جستجو کرد. زیرا امور اخلاقی اموری هستند که اولاً به میل و اراده افراد انجام می‌شود و ثانیاً ضمانت اجرای آن نیز امری وجدانی و درونی است؛ نقص مهم پیش‌فرض اخلاقی بودن حق حکومت این است که اگر حاکم نخواهد حکمرانی نماید و یا شهروندان نخواهند از فرامین حکومتی فرمانبرداری نمایند چه ضمانت اجرایی می‌توان برای آن تصور نمود؟ شاید گفته شود فرامین حکومتی به شکل قانون درآمده و برای آن ضمانت اجرا نیز پیش‌بینی خواهد شد، حال به فرض اگر چنین باشد دیگر آن فرامین اخلاقی صرف نیستند زیرا عنصر مختار بودن که امری بدیهی در انجام یا عدم انجام یک امر اخلاقی مفروض است مخدوش می‌گردد. بنابراین ریشه اطاعت از حاکمان و حکمرانی حاکم نمی‌تواند امری برآمده از اخلاق باشد.

در نقد این نظر نیز باید گفت صرف آوردن یک مثال در غیر اخلاقی بودن قتل نفس بی‌گناه دلیلی بر رد نسبی‌گرایی اخلاقی نیست، زیرا بسیاری از امورات در جامعه و زندگی بشری هستند که چالش‌های جدی در مباحث موافقان و مخالفان آن امور می‌باشد که هنوز این مباحث ادامه داشته و از قطعیت آن خبری نیست. به طور مثال اینکه حدود آزادی بیان آحاد جامعه کجاست و حاکمیت تا چه میزان از این آزادی را باید تامین نماید و اینکه مصادیق آن کدام است و نسبت به چه اموراتی باید وضع قانون و تعاقب آن مجازات برای عدم تبعیت از قانون وضع نمود محل مناقشه و بحث جدی است. از سوی دیگر ایشان مشروعیت را مساوی حق بودن قرار می‌دهد که این همان حلقه مفقود پیش فرض وی است و با استناد به آن حق بودن اکثریت را رد می‌نماید؛ این فرضیه از آن جهت مورد قبول نیست که اول باید پاسخ برای این پرسش بنیادین پیدا نمود که حق چیست؟ و دوم اینکه چرا باید مشروعیت را معادل حق قرارداد و در نهایت تاکنون چه کسی مدعی شده است که نظر اکثریت همان حق است؟

ماکس وبر مشروعیت را در جوامع مختلف به سه نوع دسته بندی نموده که شامل الف- مشروعیت قانونی؛ مبتنی است بر قانونی بودن دستورات و احکام و قانونی بودن روشهای اجرایی این دستورات و احکام از سوی کسانی که خود به صورت قانونی برای اجرای این دستورات برگزیده شده‌اند. ب- مشروعیت سنتی؛ که در آن سنت و آنچه که از گذشته به ارث رسیده مقدس و غیر قابل خدشه برای همیشه انگاشته می‌شود. آنان که به حکومت می‌رسند مشروعیت خود را با این سنت‌ها توجیه و تبیین می‌کنند (وبر، ۱۹۷۱، ۲۲).

هرگونه عقیده مشترکی که فرادستان را به فرودستان پیوند دهد یا در صورت محرومیت فرودستان از داشتن هرگونه منفعتی که حامی ارزشهایشان باشد، آن قدرت دیگر نمی‌تواند برای فرودستان توجیه‌پذیر باشد. از این منظر نیز هنگامی که قواعد قدرت را نتوان براساس اعتقادات مشترک توجیه کرد، عدم مشروعیت شکل می‌گیرد. مشروعیت، متضمن ابراز رضایت آشکار و صریح فرودستان نسبت به رابطه قدرت معینی است که آنها درگیر آنند. این رضایت از طریق اقداماتی که دال بر رضایت است صورت می‌گیرد. این اقدامات به منظور استقرار یا تقویت تعهدات تابعان در برابر یک اقتدار برتر و به نمایش گذاردن مشروعیت صاحبان قدرت صورت می‌گیرد (بی‌تام، ۱۹۹۳، ۴۸۹). علوم انسانی و جامعه‌شناسی و جامعه مدنی صرفاً با نگاهی تجربی مورد سنجش و قضاوت قرار خواهند گرفت که این امر از مهمترین چالش‌های نگاه عقل ابزاری به

مقوله سیاست و مشروعیت است. از نگاه منتقدانه‌ای که هابرماس به ویر داشت رهیافت دموکراسی توده‌ای بدین توضیح که با ایجاد یک رابطه منطقی و گفت و گو میان سیاستمدار و خبرگان علوم می‌توان به این هدف نائل آمد.

هابرماس ارتباط تفاهمی در جامعه مدرن را بهترین راه حصول «اجماع مدنی» و ایجاد حداکثر وحدت در جامعه می‌داند. نتیجه این نگاه گذار از عقلانیت ابزاری به سوی عقلانیت ارتباطی است. اجماع مدنی که از عقلانیت ارتباطی به دست می‌آید مهمترین بنای مشروعیت یک نظام دموکراتیک است. اجماع مدنی نه با زور و دیکتاتوری اکثریت، بلکه با توافق طرفین به دست می‌آید. هابرماس در کتاب نظریه‌ی کنش ارتباطی براساس عقلانیت انتقادی بر آن می‌شود که عقلانیت، آرمانی نیست که از آسمان افتاده باشد، بلکه در خود زبان ماست، و در بردارنده‌ی نوعی نظام اجتماعی فراگیر و دموکراتیک است که هدفش رسیدن به توافق است، نه اعمال سلطه. وی با جایگزین کردن عقلانیت ارتباطی که از تعامل بین ال‌ذهانی در بین جماعتی خاص منتج می‌شود، به جای عقلانیت ادراکی/ابزاری فلسفه آگاهی نه تنها موفق به بازسازی عقلانیت رهاشده از اقتدارهای سنتی می‌گردد بلکه در تفهم و تعریف مدرنیته نیز یک انتقال مفهومی و تغییری پارادیمی ایجاد می‌نماید. در این چارچوب عقلانیت ارتباطی به همان میزانی که مفهوم قدیمی تر سخن را به ذهن ما فرامی‌خواند، به همان اندازه نیز دارای بار معنایی وحدت‌بخشی غیرقهری می‌باشد (در این راه عقل ارتباطی) نیروی ایجادکننده و فاق نظری در گفتمانی است که مشارکت‌کنندگان در گفتگو در جهت رسیدن به اجماعی که معلول انگیزه‌های عقلانی طرفین می‌باشد بر پیش‌داوری‌های ذهنی اولیه خود غلبه می‌یابند (هابرماس، ۱۳۹۴، ۳۱۷). به زبان ساده‌تر در نگاه هابرماس تمامیت جامعه و نه صرفاً یک اکثریت می‌بایستی جایگاه و نقش مشخصی در ابراز نظرات و دیدگاه‌ها و مشارکت در تصمیم‌گیری‌های جمعی داشته باشند تا بتوان تصمیمات را با تکیه بر خرد جمعی اتخاذ نمود. نتیجه خارج شده از این دیدگاه همان آرمان برابری افراد است که مردمان در یک اجتماع ولو در اقلیت دیدگاهی قرار گرفته باشند به همان اندازه اکثریت قدرت ابراز عقیده و چانه‌زنی را دارند.

به عقیده هابرماس اهمیت حوزه عمومی، در نقش آن برای فراهم آوری فضایی جهت مشارکت آزاد شهروندان برای پیگیری مباحثه آزاد و در غیاب محدودیت و فشارهای ناشی از عناصر قدرت می‌باشد و این شرایط است که مباحث را ارزشمند می‌کند و نفس خود مشارکت و مباحثه به عبارتی هرگونه مباحثه و مشارکتی نظر هابرماس را برآورده نمی‌کند و تنها مشارکت آزادی که استدلال برتر در آن موفق بیرون بیاورد مد نظر است؛ از جهتی دیگر بنا بر هدف دیرینه دموکراسی که جلب مشارکت گسترده شهروندان جامعه سیاسی و امکان تعیین سرنوشت برای مردم از این رهگذر است حوزه عمومی ارزشمند تلقی می‌شود هر گونه بازسازی مفهوم دموکراسی مستلزم توانمندسازی مشارکت مردمی است. به اعتقاد هابرماس حوزه عمومی که در خارج از عرصه رسمی سیاست به مثابه واسطه‌ای میان دولت و جامعه مدنی مرکز مباحثات در مسائل مورد علاقه عمومی است تنها جایی است که به مثابه جوهری دموکراسی قابلیت پیگیری این هدف در آن امکان پذیر است (انصاری، ۱۳۸۴، ۲۱۰-۲۱۳). چرا که حوزه عمومی رسمی سیاسی توانایی شنیداری و تبادل افکار هر فرد را نخواهد داشت به عبارتی باید گفت جامعه تفاهمی گفتمانی جامعه‌ای است که در آن نهادهای مدنی و رسانه‌ها و احزاب جایگاهی خواهد بود که حوزه عمومی اجتماع را بستری برای رشد و تعالی اندیشه‌های فردی برای اثرگذاری بر عموم افراد جامعه است.

۳- نظریه مشروطیت دولت

نظریه مشروطیت دولت محصول قرن هجدهم میلادی است، هر چند سابقه بسیاری از اجزا و استدلال‌های عمده آن به قرون وسطی باز می‌گردد. برخی از مفاهیم اصلی اندیشه مشروطیت به قرن‌ها پیش از پیدایش نظریه دولت مطلقه بر می‌گردد هر چند بی تردید نظریه دولت مطلقه خود زمینه پیدایش و توسعه اندیشه مشروطیت را فراهم ساخت. دولت مطلقه نظم سیاسی متمرکز و یکپارچه‌ای را به وجود آورد که بر اساس آن نظریه‌های مشروطیت پیدا شدند. (وینسنت، ۱۳۷۱، ۱۲۴) مشروطیت یکی از ویژگی‌های اساسی دولت مدرن است که به معنای تقید ساختار قدرت به قانون اساسی است. بر این مبنا، نظریه دولت مشروطه تأکید میکند که دولت اساساً پاسدار و نگهبان نظم مبتنی بر قانون اساسی است و ساختار قدرت در همه ابعادش باید مبتنی و محدود بر قانون اساسی باشد.

اندیشمندان غربی، در تعریف مشروطیت گفته‌اند: «مشروطیت مجموعه‌ای از ایده‌ها، نگرش‌ها و الگوهای رفتاری است برای تشریح این اصل که قدرت حکومت از قانون اساسی مشتق شده و به وسیله آن محدود گردیده است (دان، ۱۹۸۹، ۱۱). اصول قانون اساسی شامل مکانیزم نهادینه کنترل قدرت، برای حفاظت از منافع و آزادی‌های شهروندان و حتی اقلیت‌ها می‌گردد (گوردن، ۱۹۹۹، ۴). حکومت مشروطه و مشروطیت، رژیم سیاسی یا حکومتی است که مشروعیت آن ناشی از حاکمیت قانون است. به عبارت دیگر حکومت مشروطه برابر با حکومت قانون است (آشوری، ۱۴۰۰، ۱۴۲) و نظریه دولت مشروطه تأکید می‌کند که دولت اساساً پاسدار و نگهبان نظم مبتنی بر قانون اساسی است. بر اساس نظرات ارائه شده پیرامون تحول و شکل‌گیری دولت مدرن، «مشروطیت» و مبتنی بودن ارکان قدرت بر قانون اساسی به عنوان یکی از ویژگی‌های دولت مدرن مطرح گردیده است.

ریشه‌های عمیق نظریه دولت مشروط به قانون را بایستی در قرون میانه و در تصورات فئودالی جستجو کرد؛ تعریف فئودالیسم دشوار است اما روی هم رفته فئودالیسم متضمن شبکه پیچیده‌ای از وظایف و تعهدات بود. قدرت نه مطلق و نه مشروط بلکه پراکنده بود. (وینسنت، ۱۳۷۱، ۱۳۴).

دولت مدرن اساساً دولتی مشروطه است؛ این مشروطیت ناشی از وجود قانون اساسی به عنوان منشور تنظیم حقوق و تکالیف دولت و شهروندان در برابر همدیگر است. دولت مشروط را دولت مبتنی بر قانون اساسی نیز گویند و در حقیقت به محدودیت‌های پنهان و آشکاری اشاره دارد که تصمیم‌گیری سیاسی یا دولتی را محدود می‌نماید. محدودیت‌هایی که می‌توانند ناظر بر شکل حکومت کردن یا محتوای آن باشند. به عنوان نمونه، مشخص کردن نحوه تصمیم‌گیری‌ها و تغییرات در حوزه روش و ممنوعیت تغییراتی معین در حوزه محتوی جای می‌گیرند. (گرگی ازندریانی، جلیلود، ۱۳۹۷، ۱۴۸) بدین ترتیب زمانی می‌توان دولتی را دولت مشروطه تلقی نمود که محدودیت‌های ناظر بر شکل و محتوی حکومت را همزمان پذیرفته باشد.

دولت مشروطه، ساختار نهادی پیچیده‌ای است که متضمن ابزارهای تحدید و پراکندن قدرت و اقتدار و نیز سلسله مراتب پیچیده‌ای از قواعد و هنجارهایی است که قدرت را نهادینه ساخته و روابط میان شهروندان و نهادهای سیاسی را تنظیم مینماید (وینسنت، ۱۳۷۱، ۳۱۸) در این نوع از دولت، قانون اساسی، صورتهای مناسب و محدوده‌های عمل دولت را تعریف نموده که با پیراسته شدن تدریجی آن به مرور زمان، مجموعه‌ای از آموزه‌ها شکل گرفته که از درون آن لیبرالیسم اروپایی زاده می‌شود.

تئوری دولت مشروطه مبتنی بر پاره‌ای از قواعد و اصولی است که نهادینه شدن روابط ناظر بر قدرت سیاسی را تعبیه نموده و حقوق و تکالیف متقابلی را برای مردم و زمامداران در چارچوب قواعد مشخص ترسیم میکند. مفاهیمی مانند: قانون طبیعی، حقوق طبیعی و انسانی، نظریات التزام و اطاعت بر مبنای قرارداد اجتماعی، رضایت عمومی، حاکمیت مردمی، دموکراسی و... به‌خودی خود متضمن اندیشه‌ای که ضرورتاً مربوطه به دولت مشروطه باشد نیستند، اما به تدریج این موضوعات به ویژگی‌ای دولت مشروطه بدل کردند (وینسنت، ۱۳۷۱، ۱۴۴)

ایده قرارداد اجتماعی نقشی تعیین کننده در نظریه مشروطیت دولت داشته و به تکامل آن کمک به‌سزایی نموده است. نظریه قرارداد اجتماعی بر این فرضیه مبتنی است، که انسان پیش از تأسیس دولت در "وضع طبیعی"، زندگی می‌کند؛ وضعیتی که در آن "قانون طبیعی" بر رفتار و کنش انسان حاکم است و هر فردی مطابق میل خود عمل می‌کند؛ اما نیازها و ضرورت‌های بسیاری باعث می‌شوند تا انسان‌ها دور هم جمع شوند و با یکدیگر در باره تأسیس دولت توافق کنند. با تأسیس دولت در قالب قرارداد اجتماعی انسان‌ها موفق می‌شوند از "وضع طبیعی" عبور کنند و وارد مرحله جدیدی از زندگی اجتماعی شوند، که در تئوری‌های قرارداد اجتماعی به آن "وضع مدنی" یا "جامعه مدنی" گفته می‌شود (سبزه‌ای، ۱۳۸۶، ۶۷). این نظریه نخستین بار در توسط ژان بدن فرانسوی صاحب شش کتاب در جمهوری و نظریه حاکمیت مطلقه قراردادی ظهور می‌یابد، و پس از آن توماس هابز در کتاب لویاتان و با تبیین نظریه قراردادی دولت مطلقه به تشریح دیدگاه خود می‌پردازد؛ اما ژان ژاک روسو با تدوین کتاب قرارداد اجتماعی، مشروطیت را با جمهوریت و مردمسالاری پیوند زد و به نوعی مروج این دیدگاه گردید که اساساً مشروطیت بدون تکیه بر خواست و آراء مردم امری ناقص و قابل تبلور نیست که در ادامه به تشریح دیدگاه‌های وی خواهیم پرداخت.

هابز در «لویاتان» اینگونه بیان می‌دارد که "یکی از تمایلات عمومی همه آدمیان را خواست و آرزوی مداوم و سیری-ناپذیری برای کسب قدرتی پس از قدرت دیگر می‌دانم که فقط با مرگ پایان می‌پذیرد" (هابز، ۱۳۹۹، ۱۳۸). در نتیجه در اندیشه هابز، بشر در وضع طبیعی در وضعیت "جنگ همه با یکدیگر" قرار دارد و با تأسیس دولت از طریق قرارداد اجتماعی این وضع خاتمه می‌یابد. به نظر هابز، هدف غایی انسان‌ها از تشکیل دولت در قالب قرارداد اجتماعی در درجه اول حفظ خودشان و سپس تأمین رفاه بیشتر برای زندگی‌شان است، یعنی آن‌ها می‌خواهند با این کار خود را از وضع مصیب‌بار جنگی رهایی بخشند. در وضع طبیعی قدرت عمومی یا دولت وجود ندارد تا از حقوق خود در برقراری امنیت و حراست از مال و کبان شهروندان استفاده کند (توحید فام، ۱۳۹۵، ۶۰). بنابراین هابز برای تنظیم روابط اجتماعی در درون جامعه متشکل از افراد خودمختار، ایجاد حکومت مقتدری به نام لویاتان را در قالب قرارداد اجتماعی ترسیم می‌کند که از یکایک افراد حق وضع

قوانین جمعی را سلب می‌کند تا این حق را به مرجعی فراتر از همه افراد واگذار کند. عنصر اساسی تشکیل دولت، انعقاد یک میثاق یا قرارداد و واگذاری اکثر حقوق یا آزادی‌های موجود در وضعیت طبیعی از سوی همگان به طرف سوم است که با این قرارداد قدرت حاکم می‌شود و از تمامی محدودیت‌ها فارغ و آزاد است.

روسو در کتاب دوم قرارداد اجتماعی خویش بیان داشته: « به وسیله قرارداد اجتماعی به هیات حاکمه موجودیت و جان بخشیده‌ایم اکنون باید به وسیله قانون‌گذاری به او جنبش و اراده بدهیم» (روسو، ۱۳۹۵، ۴۴). در تعابیر روسو البته به صورت پراکنده در سرتاسر اثر وی سه سنخ قرارداد اجتماعی وجود دارد. یکی قرارداد گرایش به تاسیس دولت و نظام سیاسی است. دوم پذیرش متن قرارداد یا مذهب مدنی به عنوان منشور ملی و میثاق مشترک است. سوم قرارداد گزینش دولتمردان که همان انتخابات است.

گرایش مدنی به دولت و نظام سیاسی و تاسیس و تبعیت از آن، ذاتی و فطریست و نیز پذیرش مکتب و مذهب مدنی و نظام قانونی و متن قرارداد عمومی است؛ گزینش کارگزاران سیاسی دولتمردان نیز با انتخاب اکثریت است. از نگاه روسو حدود و مبانی و منبع قانون و عدالت خدایی است، ولی احکام یعنی شکل و قالب قانونی، بشری است. به عبارت دیگر دستاورد بشر، قرارداد و نیروها و نهادهای قانونگذاری عمومی است؛ چنانکه وی مدعی است « بدون شک یک عدالت جهانی وجود دارد از عقل سرچشمه می‌گیرد» که از آن به عدالت ذاتی تعبیر می‌شود. عدالت ذاتی که فطرت انسانی ضرورت آن را درک کرده و خواهان آنست و شریعت نیز ضمن تایید، به تبیین یعنی تعیین حدود و تفصیل آن می‌پردازد. (صدر، ۱۳۹۲، ۲۲۵) البته چنین برداشتی از نظریات روسو بیشتر آوردن دلیل جهت توجیه حاکمیت دینی است در حالی که در هیچ کدام از عبارات‌ها و جملاتی که روسو به کار برده است عدالت ذاتی را به شریعت ارتباط نداده و بلکه مراد وی حقوق برابر انسان‌ها در برخورداری از حقوق طبیعی و آزادی‌های فردی بوده است.

۴- تبیین مقوله مشروعیت در دولت مشروطه

آنچه که در تشریح نظریات و دیدگاه‌ها و نقدهای بالا آمد اینگونه به ذهن متبادر می‌گردد که نظریه مشروطیت دولت وابستگی زیادی به شکل دولت و نحوه شکل‌گیری آن از جمله مشارکت مردم در تشکیل دولت، حق تعیین سرنوشت، وجود مجلس موسسان و تدوین قانون اساسی و تعیین سازوکاری برای پاسداشت قانون اساسی و حاکمیت قانون است. اما اندیشمندان این حوزه هر میزان که برای چیستی حاکمیت و نحوه شکل‌گیری آن در بسط اندیشه هیچ فروگزاری نکرده‌اند، لیکن در رابطه با چگونگی حکومت کردن که همان مقوله مشروعیت در استمرار حکومت است کمتر سخن به میان آورده‌اند، در تجربیات بشری چه بسا برخی دولت‌ها به دموکراتیک‌ترین شکل ممکن تشکیل یافته و حکمرانانی با محبوبیت بسیار در بدو امر زمام امور را به دست گرفته‌اند، لیکن در اثر گذر زمان و تکیه بر قدرت، از نقش مردم کاسته شده و با وجود سازوکار به ظاهر دموکراتیک و تعبیه مجلس قانونگذاری و انتخابات عملاً طیف خاص و یکدستی به نهادهای حاکمیت راه می‌یابند، موارد تشریح شده در دیدگاه‌های مشروعیت بخصوص دیدگاه‌های هابرماس بیانگر این مطلب است که در تمامی زمان‌ها و اجزای حکومت خواست و رضایت عموم مردم و نه صرفاً اکثریت دیده شود.

اهمیت مشروعیت سیاسی از آن روست که نباید آن را فقط در اسقرار یک دولت جستجو نمود، یعنی اگر تصور کنیم که مشروعیت سیاسی پدیده ای است که منشاء آن رضایت اکثریت مردم یک سرزمین در به وجود آوردن دولت با اعلام پذیرش آن نظام سیاسی به وجود می آید و همین امر کفایت اطلاق مشروعیت را می نماید؛ چنین تصویری به بیراهه رفتن افکار و سبب پدیدار شدن استبداد در جامعه است، به واقع مشروعیت سیاسی پدیده ای سیال و پویا و به صورت مستمر در حال روزآمد شدن است، عنصر مشروعیت به واقع مهمترین رکن نظارت مردم بر حاکمان می باشد که در کلیه بدنه حاکمیت و دولت از بالاترین سطح تا نازلترین آن جریان دارد. در واقع توارد ذهنی مردمان از حقانیت، عقلانی بودن، مقبولیت و کارآمدی دولت در گرو همین برداشت ایشان از پدیده مشروعیت می باشد. بنابراین، به گفته وبر، یک سازمان ممکن است وجود خود را بر این اساس پایه گذاری کند که دارای ویژگی های استثنایی است یک نهاد. با اجازه دادن به این امکان، وبر نه تنها کاریزمای فردی را در نظر گرفت منبع مشروعیت سازمانی، وی همچنین اظهار داشت که کاریزمای سازمانی می تواند منبعی شوند که می توان از آن مشروعیت را به دست آورد (هاچ و شولتز، ۲۰۱۳، ۱۴۷). در تئوری هر سازمانی که موفق می شود برداشت خود را به عنوان استثنایی و خارق العاده بیان کند و در پرورش این اعتقاد که چنین است، می تواند جایگاهی مشروع بدست آورد.

در نظریه مشروعیت دولت اندیشه های آزادی فردی و اصالت فرد تاثیر بسزایی در به رسمیت شناختن حقوق و آزادی های فردی در قوانین اساسی داشته و زمینه را برای ظهور اندیشه های لیبرالیسم فراهم نمودند، جان لاک یکی از اندیشمندان نامدار این حوزه در مباحث فلسفه سیاسی بحث آزادی و استقلال انسان و به عبارتی نفی ولایت انسانی بر انسان دیگر را به تفصیل مورد تدقیق قرار داده است. قاری سیدفاطمی با طرح اصل عدم ولایت به عنوان محوری ترین اصل اندیشه لاک در تشکیل جامعه مدنی می گوید: «حاصل جمع منطقی اصل عدم ولایت و قرارداد اجتماعی، تشکیل نظام مبتنی بر قانون اساسی است که بر اساس آن حوزه اختیارات حاکمان در تحدید حق ها و آزادی های فردی، محدود به میزان چشم پوشی افراد از آزادی های شان خواهد بود.» (قاری سیدفاطمی، ۱۳۹۴، ۱۱۸). به واقع محدودیت آزادی و حقوق افراد در جامعه بسته به اراده خویش و در نتیجه مبنای تحدید حقوق انسان ها، توافق و اراده ایشان است.

بدین ترتیب از دیدگاه لاک هیچ کس قدرت مطلق بر دیگری ندارد و از آنجا که حکومت چیزی جز حاصل جمع قدرت های اعطایی افراد برای تشکیل جامعه مدنی نیست، نمی تواند قدرت مطلق داشته باشد. اینکه در لیبرالیسم از حکومت مشروط سخن گفته می شود، به همین دلیل است. در این تفکر، هیچ قدرتی بدون قدرت اعطایی و واگذار شده مردم به نمایندگان و حاکمان رسمیت و مشروعیت ندارد. اقتدار سیاسی حاکمان نیز مشروط است، لذا در صورت تخطی آنان، و نادیده گرفته شدن حقوق مردم و شهروندان، این اقتدار مشروط پس گرفته می شود. از اصل عدم ولایت لاک به این نتیجه می رسیم که وی، برای اقتدار سیاسی مشروعیتی جز مشروعیت و مقبولیت مردمی را به رسمیت نمی شناسد. مبارزه لاک با قدرت و سلطه سیاسی پادشاهان که مشروعیت الهی را پشتوانه خود می دانستند بر همین مبناست. (طاهری، ۱۳۹۳، ۱۱۶) یعنی در اندیشه لاک آزادی فردی به میزانی اهمیت دارد که در تزاخم با نفع عموم یا اعمال قدرت حاکمیت، آزادی فردی ارجحیت دارد.

از آنچه که در باب مشروعیت بخصوص بررسی اندیشه‌های ماکس وبر و یورگن هابرماس گفته شد و بررسی نظریه مشروعیت دولت، وجه اشتراک این نظریات و مبنای آن توجه به اصالت فرد است. توجه به اصالت فرد در اندیشه سیاسی غربی جایگاه خاص و مهمی دارد، به گونه‌ای که امروزه فردگرایی یا با همان توجه به اصالت فرد مبنای بسیاری از ایدئولوژی‌ها و مکاتب غربی را تشکیل می‌دهد که عرصه‌های گوناگونی را در حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... را شامل می‌شود. در میان اندیشمندان غربی بیش از همه تامس هابز، جان لاک، جرمی بنتام و میل در تبیین اندیشه فردگرایی نقش داشتند. البته بودند فردگرایان دیگری مانند ماکس وبر، پوپر و هایک که بر این مقوله تأکید داشتند و در بسط و گسترش آن تلاش‌هایی را صورت دادند. (نجفی و دیده‌بان، ۱۳۹۳، ۹۴) به واقع مقوله مشروعیت در دولت مشروطه با پیش‌فرض دادن اصالت و اولویت به فرد و آزادی‌های فردی تجسم و طی یک قرارداد اجتماعی و از باب ضرورت از بخشی از آزادی خود برای تشکیل دولت صرف‌نظر نموده تا دولت با تکیه بر اقتدار عمومی آزادی همگان را تضمین نماید، لیکن دولت تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند آزادیهای اساسی و بنیادین افراد را محدود نماید.

به عقیده هابرماس، وقتی شرایط گفت‌وگو آماده باشد و بعد از انجام گفت‌وگو بین شرکت‌کنندگان در ایجاد هنجار یا قانون اجتماعی، تفاهمی کلی به وجود آید، چنین هنجار یا قانونی از مشروعیت بالایی برخوردار بوده و با بحران روبرو نخواهد شد.

در نظریه مشورتی دموکراسی مشورتی هابرماس مسئولیت مشروعیت بخشیدن به دولت را بر عهده فرآیندهای غیر رسمی و قانون نهادینه شده مشاوره سیاسی می‌گذارد، به عبارتی مشروعیت اقتدار سیاسی تنها از طریق مشارکت عمومی در مشاوره و تصمیم‌گیری سیاسی قابل تأمین است که این خود مبین وجود رابطه‌های درونی میان قانون و حاکمیت مردمی می‌باشد (اسکلمبر، ۱۳۹۶، ۳۰۰). در عین حال نیروی الزام آور خود را از اتحاد میان آمرانه بودن ادعای مشروعیت اخذ می‌کند به عبارتی باید تهدید به مجازات را با توسل به باورهای مشترک ترکیب کند (اوث ویت، ۱۳۹۳، ۲۰۳). بدین معنا که آحاد مردم تبعیت از قانون را از روی میل و خواست خود انجام دهند و رسیدن به جامعه مطلوب را در تبعیت از این قوانین بدانند و شاید بزرگترین مجازات ترس از افشای زیرپای نهادن قانون توسط شخص در جامعه و نوع نگاه مردم به فرد خاطی یا مجرم تلقی نمود؛ شاید در این خصوص کشور ژاپن را بتوان به عنوان یک شهود اخلاقی و تجربی مناسبی به حساب آورد که از یک سو میزان بسیار پایین جرایم و تفاهم مطلوب میان مردم و دولت‌های مستقر در آن و مشاهده بعضاً خودکشی افراد برای زیرپای نهادن قوانین از خجالت اجتماعی آن عمل مشاهده نمود.

۵- نتیجه‌گیری

اهمیت مشروعیت سیاسی از آن روست که نباید آن را فقط در اسقرار یک دولت جستجو نمود، یعنی اگر تصور کنیم که مشروعیت سیاسی پدیده‌ای است که منشاء آن رضایت اکثریت مردم یک سرزمین در به وجود آوردن دولت با اعلام پذیرش آن نظام سیاسی به وجود می‌آید و همین امر کفایت اطلاق مشروعیت را می‌نماید؛ چنین تصویری به بیراهه رفتن افکار و سبب پدیدار شدن استبداد در جامعه است، به واقع مشروعیت سیاسی پدیده‌ای سیال و پویا و به صورت مستمر در حال روزآمد شدن است، عنصر مشروعیت به واقع مهمترین رکن نظارت مردم بر حاکمان می‌باشد که در کلیه بدنه حاکمیت و دولت از

بالاترین سطح تا نازلترین آن جریان دارد. در واقع توارد ذهنی مردمان از حقانیت، عقلانی بودن، مقبولیت و کارآمدی دولت در گرو همین برداشت ایشان از پدیده مشروعیت می‌باشد. توجه به آزادی‌های فردی بنیان فکری دولت مشروطه را به منظور محدود نمودن قدرت مطلقه حکومت کنندگان جهت‌دهی نمود. این امر سبب پیدایش قوانین اساسی (اعم از نوشته یا عرفی) در سرتاسر جهان شد، امروز وجود قانون اساسی جزء جدایی‌ناپذیر دولت‌های مدرن است اما بسیار مشاهده می‌گردد که وجود قانون اساسی صرفاً امری برای مشروع و مردمی جلوه دادن دولت‌ها شده است در حالی که اگر به فلسفه پیدایش نظریه مشروعیت دولت نگاه کنیم، بدون رعایت عملی حقوق بنیادین آحاد جامعه و مردمی بودن دولت‌ها، اساساً دولت مشروطه شکل نگرفته است، نظریات مشروعیت سیاسی در دوران معاصر هم جهت تعالی بخشیدن به بنیان‌های اساسی فکری دولت مشروطه است.

نظریات مشروعیت برآنند که یک خودعاملی و ترغیب درونی برای عموم مردم در تبعیت از قوانین جاری دولت‌ها ایجاد گردد و نه تبعیت به دلیل ترس از مجازات و ضمانت اجراهایی که در قوانین پیش‌بینی گردیده؛ به نظر می‌رسد در بدو امر تکیه به نظریات فیلسوفان مشروعیت دولت از جمله هابز، لاک، روسو و کانت می‌تواند سنگ بنای مناسبی برای شکل‌دهی یک دولت مشروع مردمی باشد؛ لیکن استمرار عملکرد دولت نیازمند راهکار گفتگوی تفاهمی میان آحاد مردم و دولت در عرصه عمومی غیررسمی همچون نهادهای مدنی، احزاب و تشکل‌های مردمی است تا اقلیت جامعه نیز احساس شنیدن صدای خود را توسط دولت بنمایند و این مهم رهیافت مقوله مشروعیت در نظریه مشروعیت دولت است. گفتگوی تفاهمی که هابرماس بدان تاکید دارد به واقع ناظر به جنبه نرم‌افزاری حکومت است یعنی اگر ما در نظریه مشروعیت دولت به شرایط شکلی و جنبه سخت‌افزاری حکومت توجه داریم که شامل شکل‌گیری حکمت بر مبنای رای و انتخاب مردم و دموکراسی است لیکن مقوله مشروعیت و گفتگوی تفاهمی به جنبه ماهیتی و نرم‌افزاری آن توجه دارد و این امر مانع از انحراف یک حکومت به تک حزب سالاری یا استبداد اکثریت و نادیده گرفتن حقوق اقلیت می‌شود. به زبان ساده‌تر و به گفته هابرماس که در بالا گفته شد تمامیت جامعه و نه صرفاً یک اکثریت می‌بایستی جایگاه و نقش مشخصی در ابراز نظرات و دیدگاه‌ها و مشارکت در تصمیم‌گیری‌های جمعی داشته باشند تا بتوان تصمیمات را با تکیه بر خرد جمعی اتخاذ نمود. نتیجه خارج شده از این دیدگاه همان آرمان برابری افراد است که مردمان در یک اجتماع ولو در اقلیت دیدگاهی قرار گرفته باشند به همان اندازه اکثریت قدرت ابراز عقیده و چانه‌زنی را دارند.

منابع

آشوری، داریوش (۱۴۰۰). دانشنامه سیاسی، چاپ ۳۱، تهران: انتشارات مروارید.

ابوالحمد، عبدالحمید (۱۳۸۴). مبانی سیاست، چاپ دهم، تهران: توس.

اسکلمیر، گراهام (۱۳۹۶). هابرماس نظریه انتقادی و سلامت، مترجم: حسینعلی نوذری، تهران: علمی و فرهنگی.

انصاری، منصور (۱۳۸۴). امکانات دموکراتیک اندیشه‌های میخائیل باختین و یورگن هابرماس، تهران: مرکز علمی و فرهنگی.

- اوٹ ویت، ویلیام (۱۳۹۳). هابرماس، مترجم: لیلا جوافشانی و حسین چاووشیان، تهران: اختران.
- توحید فام، محمد (۱۳۹۵). دولت و دموکراسی در عصر جهانی شدن، چاپ دوم، تهران: انتشارات روزنه.
- لاک، جان (۱۳۹۸). نامه در باب تساهل، چاپ هفتم، ترجمه شیرزاد گلشاهی کریم، تهران: نشرنی.
- دوگان، ماتیة (۱۳۷۴). «سنجش مفهوم مشروعیت و اعتماد»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، سال دهم، شماره (۹۸-۹۷): ۱۰-۴.
- روسو، ژان ژاک (۱۳۹۵). قرارداد اجتماعی، چاپ دوم، ترجمه غلامحسین زیرک زاده، تهران: ادیب.
- سبزه‌ای، محمدتقی (۱۳۶۸). «جامعه مدنی به مثابه قرارداد اجتماعی: تحلیل مقایسه‌ای اندیشه‌های هابز، لاک و روسو»، مجله پژوهش حقوق و سیاست؛ شماره (۲۲): ۶۷-۹۹.
- صدرا، علیرضا (۱۳۹۲). «نقادی فلسفی- سیاسی قرارداد اجتماعی در نگاه روسو»، فصلنامه سیاست دانشگاه تهران، دوره ۴۳، شماره (۳): ۲۳۶-۲۲۱.
- طاهری، محمدحنیف (۱۳۹۳). «مبانی فلسفی حقوق بشر از دیدگاه جان لاک»، مجله پرتو خرد، شماره (۵ و ۶): ۱۲۷-۱۰۷.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۹۴). بنیادهای علم سیاست؛ چاپ ۲۷، تهران: نشرنی.
- قاری سیدفاطمی، سیدمحمد (۱۳۹۴). حقوق بشر در جهان معاصر، دفتر یکم، چلپ چهارم، تهران: موسسه مطالعات و پژوهشهای حقوقی شهردانش.
- گرجی ازندریانی، علی اکبر؛ جلیلونند، محمدشهاب (۱۳۹۷). مجله دولت پژوهی، دوره چهارم، شماره (۱۶): ۱۷۴-۱۴۵.
- لاریجانی، محمدصادق (۱۳۷۹). «مبانی مشروعیت حکومتها»، مجله بازتاب اندیشه، شماره (۳): ۵۳-۴۹.
- هابز، توماس؛ ویراستار: مکفرسون، سی بی (۱۳۹۹). لویاتان، چاپ چهاردهم، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشرنی.
- وینسنت، اندرو، نظریه‌های دولت، ترجمه حسین بشیریه، ص ۶۸، تهران، نی، ۱۳۷۱
- هابرماس، یورگن (۱۳۹۴). بحران مشروعیت: تئوری دولت سرمایه‌داری، چاپ سوم، ترجمه جهانگیر معینی علمداری، تهران: گام نو.

- Beetham, David, (۱۹۹۳) Indigence of legitimacy, political studies.
- David Beetham, Max Weber and the Legitimacy of the Modern State, journal of Analyse & Kritik Volume ۱۳: Issue ۱, ۱۹۹۱.
- Don, E. Fehrenbacher (۱۹۸۹), Constitutions and Constitutionalism.
- Gordon, Scott (۱۹۹۹), Controlling the State: Constitutionalism from Ancient Athens to Today. Harvard University Press, ISBN ۰-۶۷۴-۱۶۹۸۷-۵.
- Hatch, M. J., & Schultz, M. (۲۰۱۳). The dynamics of corporate brand charisma: Routinization and activation at Carlsberg IT. Scandinavian Journal of Management.
- Julien Freund, Sociologie de Max Weber, Paris: Presses universitaires de France, ۱۹۶۸
- Max Weber, Le savant et la politique, paris ۱۹۵۶
- in the Slaveholding South, University of Georgia Press, ISBN ۹۷۸-۰-۸۲۰۳-۱۱۱۹-۷.